

# کارنامه اردشیر

وهیر ، وخواستک ، وزر ، واسیم ، اژ ، آن ، دژ ، په ، هزار ، اوشتور ، بار ، کرت ، او ، دربار (۴۷) ، وسیه ، کرت ، بورژ ، و بورژاتور ، باهری ، پاندهشن ، ی ، وژورگ ، و آدوین ، گان افسپاران ، کرتاران ، دات ، و آن ، کیواک ، روستاکی ، په ، سرداریه ، وکتک ، خوتایه ، اوبش ، دات . ۱۹) پس ، اژ ، آن ، ارتخشیر ، آن ، کرم ، کشت ، بود ، ایاز ، او ، دربار مت . ۲۰) افش ، سپاه ، و گنج ، او ، کوست ، کرمان ، و کارزار ، بارزان ، مت .

دز بدست آمده بود به هزار شتر بار کرده بدربار فرستاد و به برز و برزآذر بهره بزرگی از آنمال چندانکه شایسته جانسپاری ایشان بود داد و سرداری و کدخدائی آن روستا را به او داد . ۱۹) اردشیر پس از آنکه آن کرم را کشته بود بدربار خود باز آمد . ۲۰) و از آنجا با سپاه و گنج باز به نواحی کرمان و بجنگ بارزان رفت .

(۴۷) این کلمه که در جمله دیگر نیز می آید تلفظ درست اش معلوم نیست . مترجم انگلیسی « دوبار » خوانده و می گوید مقصود دبه « دوان » است که در فارس هست . ما به بنظر خود « دربار » را بهتر میدانیم . (۴۸) بارزان گویا طایفه بوده اند . جغرافی نگاران عرب کوه بارز و شهر بارز در کرمان نوشته اند . شاید این کوه و شهر بنام آن طایفه نامیده بارز شده اند .

ابر، چگونیه، ی، ارتخشتر، اپاک، دخت، ی، اردوان، وزاهر  
داتن، ی، اوی، او، ارتخشتر.

(۱) پوس (۴۹)، ی، اردوان، دو، اپاک، خویش، تن، داشت، دو، په،  
وریک، او، کاپلشاه، رفت، ایستات، (۲) افشان، او، خواهر، ی، خویش،  
چیکون، زن، ی، ارتخشیر، بوت، نامک، نیشت، پیتام، فرستیت، کو،  
راست، است، آن، زنان، رای، گویند، کو، کی، تو، مرگ، ی، خویش،  
آن، ی، کی، خویش، توخمکان، این، وناسکاری، یزدان، دشمن، اسزاکیها  
په، مرگ، گوشت، فرموش، کرت. (۳) (۵۰) افت، مهر، ودوشارم، ی،  
اپاک، اویشان، موست او مندان، براتران، کسیه، په، ازار، وسختیه، بیم،

در چگونگی اردشیر با دختر اردوان وزهر دادن او اردشیر را

(۱) اردشیر دوتن از یسران اردوان را گرفته باخویشتر داشت و دو تن  
از ایشان گریخته پیش کابلشاه رفته بودند. (۲) این دوتن بخواهرشان که زن اردشیر  
بود نامه نوشته پیغام فرستادند که راست است آنچه در دره شما زنان میگویند (که  
زنان بی وفا و فراموش کاراند) چه تو چون خود از مرگ جستی خویشاوندان خود را  
که آن گناهکار دشمن یزدان (اردشیر) بناحق کشت فراموش کردی. (۳) تو مهر و  
دوستی این دو برادر مستمند را که همگونه آزار و سختی و بیم و ترس و بی احترامی در غربت  
و شهر کابل می بینند و گرفتار اند و آن دو برادر بد بخت را که آن خائن به بند زندان

(۴۹) بیداست که از اول این جمله کلمه «ارتخشتر» افتاده. (۵۰) بیداست که این چند جمله  
دست خورده است و عبارت درست نیست و آن جمله که میگوید درباره زنان میگویند افتاده و معلوم نیست  
که چه بوده است و عبارت «کی خویش توخمکان» نیز چنانکه مترجم انگلیسی نوشته گویا درست آن  
«هم توخمکان خویش» بوده است.

و سهم ، وان اژرمیه ، په ، اوژدهیکیه (۵۱) و شتر ، ی ، کاپلان ، گرفتار ، و آن ، ی ، دو ، و تبخت ، براتران ، ی ، تو ، کیه ، این ، متر ، دروچ ، په ، بند ، زندان ، پاتقراس ، آوریت ، کیه ، مرک ، په ، آییفت ، هماک ، خواهیند ، افت ، هموین ، اژ ، دهشک ، برهشت . ۴) افت ، مینشن ، اپاک ، اوی ، متر دروچ ، راست ، بر ، کرت ، وافت ، هیچ ، تیمار ، اندوه ، شان ، وایما ، نیست . ۵) زت ، شوات ، آن ، کس ، کیه ، پس ، اژ ، ام ، روز ، په ، هیچ ، زن ، په ، گیهان . و ستاخن ، ایگومان ، بوفیت . ۶) نون . این ، کو ، افت ، همبنوژ ، متر ، ی ، ایما ، است ، چارک ، ی ، ایما ، خواه ، وکین ، پیتر ، و آن ، خویشاوندان ، و همتموخمکان ، فرموش ، می ، کون ، واین ، زهر ، گیر ، زیمان ، اپاک ، مرت ، ایگومان ، (۵۲) ی ، خویش ، او ، نزدیک ، ی ، شما ، فرستیت ، اژ ، این ، مرت ، یستان . ۷) وکی ، نان ، توبان ، پیش ، اژ ، خورشن ، او ، آن ، و ناسکار ، و متردروچ ، دهیت ، تاک ، اندر ، زمان ، میریت ، و ، تو ، آن ، هر ، دو ، براتری ، بستک ، ویشانید ، ایماج ، ایاز ، او ، شتر ، و بوم ، و گیواک

انداخته بادفراه میدهد و مرک از خدا بدعا میخواهند همگی از یاد بردی . ۴) تواندیشه با آن خائن راست کرده و هیچ اندوه و تیمار ما و ایشان را نداری . ۵) کشته باد آن کسی که پس از امروز بهیچ زنی در گیتی مطمئن و دلگرم باشد . ۶) اکنون اگر تو هنوز مهر مارا داری چاره ما بخواه و کین پدر و خویشاوندان و نزدیکان خود فراموش مکن و این زهر که ما بامرد امین خود پیش تو می فرستیم از این مرد بگیر . ۷) و هر هنگام که توانستی پیش از خوراک بآن گناهکار خائن بخوران تا در حال بمیرد و تو

(۵۱) تلفظ کله خالی از شک نیست . (۵۲) این کله در اصل طوری است که باید «ایسامان»

خواند ولی بنظر ما غلط است .

ی ، خویش ، آئیم ، وتو ، روبان ، وهشتیک ، نام ، ی ، یاویتانک ، او ، خویش  
 کرت ، بیت ، واپاریک ، زنان ، اندر ، گیهان ، کونشن ، خوب ، ی ، تو ، رای ،  
 نامیکتر ، وگرامیکتر ، بوفیند . ۸) دخت ، ی ، اردوان ، کیش ، آن  
 نامک ، په ، آن ، آدونیک ، دیت ، اپاک ، زاهر ، زیش ، اوبش ، فرستیت ،  
 اندیشیت ، کو ، همگونک ، ایابت ، کرتن ، وآن ، چهار ، براتر ، ی ، وتبخت ، از  
 بند ، رستک ، کرتن . ۹) روژ ، ارتخشیر ، از ، نخچیر ، گورسینک ، وتیشنک ، اندر  
 خانک ، مت . ۱۰) افش ، واج ، کرت ، ایسات ، وکمیزک ، آن ، زاهر ، اپاک ، پست (۵۳)  
 وشکر ، گومیخت ، وار ، دست ، ارتخشیر ، دات ، په ، این ، کو ، هیس ، از  
 اپاریک ، خورشن ، فرمای ، خورتن ، چیه ، په ، گرمیه ، ورنچکیه ، نیوک .  
 ۱۱) ارتخشیر ، یستیت ، خورتن ، کامست . ۱۲) ایتون ، گویند ، کو ،  
 ورژاوند ، آ تور ، ی ، فرنمای ، پیروژگر ، ایتون ، چیکون

در آنجا آن دو برادر را از بند رها می سازی مانیز بشهر و مرزوبوم خود می آئیم و تو  
 روان خود بهشتی و جاودانی می سازی و دیگر زنان جهان از این کار خوب تو نامی تر  
 و گرامی تر می گردند . ۸) دختر اردوان چون آن نامه را بدینسان دید با آن زهر  
 که فرستاده بودند اندیشید که همین کار باید کردن و آن چهار برادر بد بخت را از بند  
 رها کردند . ۹) روزی اردشیر گرسنه و تشنه از نخجیر بخانه باز گشت (۱۰) و واج کرد  
 (دعای نهار خواند) کمیزک آن زهر با پست وشکر آمیخته بدست اردشیر داد و  
 گفت این را پیش از خوراک میل فرمائید که برای گرمی و خستگی نیکوست .  
 ۱۱) اردشیر آن جام برگرفته خواست بخورد . ۱۲) گویند خجسته اذ فرنیاک پیروزگر  
 بصورت خروس سرخی در پریده با پر خود آن پست بزد و آن جام

خروھی ، ی ، سوخار ، اندر ، پریت ، و پر ، او ، پست ، زت ، و آن ، یام ، از  
 پست ، کایمن ، (۵۴) از ، دست ، ارتخشیر ، او ، زمیک ، اوپست . (۱۳) ارتخشیر  
 وزایینک (زاهوک) (۵۵) هر ، دو ، کی ، په ، آن ، آدونیک ، دیت ، سترت (۵۶)  
 بر ، بوت ، اند ، و گوربا ، وسك ، ی ، اندر ، خانك ، بوت ، اند ، آن ،  
 خورشن ، برخورت ، وایر ، مورت ، اند . (۱۴) ارتخشیر ، دانست ، کو ، آن ،  
 زاهر ، بوت ، په ، زتن ، ی ، من ، آراست ، ایستات . (۱۵) اندر ، زمان ،  
 مگوپتان ، مگوپت ، او ، پیش ، خواست ، پورسیت ، کو ، هیریت ، کو ،  
 په ، گان ، ی ، خوتایان ، کوخشایت ، په ، چیه ، داربه ، افش ، چیه ،  
 کونشن . (۱۶) مگوپتان ، مگوپت ، گوفت ، کو ، انوشك ، بویت ، او ، کامك ،  
 رسیت ، او ی ، کیه ، په ، گان ، ی ، خوتایان ، کوخشیت ، مرگزان (۵۷)

و پست با هم از دست اردشیر بزمین افتاد. (۱۳) اردشیر و آزن که بدینسان دیدند  
 هر دو حیران ماندند سك و گربه که در آنجا بودند از آن خوراك خورده برجای خود  
 بمردند . (۱۴) اردشیر دانست که آن زهر بود که برای کشتن او درست کرده بودند.  
 (۱۵) در حال موبد موبدان را پیش خواسته پرسید: هیر بد! کیسکه قصد جان پادشاهان  
 کند سزای او چه باشد؟ (۱۶) موبد موبدان گفت بی مرك باشی و بکام رسی آنکه  
 قصد جان پادشاهان کند سزاوار کشتن میباشد . (۱۷) اردشیر فرمود که این جادوی

(۵۴) این کلمه چنانکه گفته ایم « هزوارش » است و فارسی آن معلوم نیست ولی در این  
 جا معنی « باهم » میدهد . (۵۵) این کلمه را برخی « زاهوک » میخوانند ولی معلوم است که مناسب این  
 جا نیست چه زاهو « یازاو » زن تازه زائیده را گویند اما « زایینک » بمعنی زن هنوز در برخی  
 زبانهای ولایتی « زونه » یا « زینه » بهمین معنی بکار برده میشود و ظاهراً از مانده همان کلمه میباشد .  
 (۵۶) معنی درست این کلمه معلوم نیست (۵۷) معنی درست و تلفظ این کلمه معلوم نیست .

برکوشتن (۱۷) ارتخشیر، فرموت، کو، این، که (جه) (۵۸) یاتوک، دروند، زتک، زاتک، او، اسپانور، (۵۹) بر، و فرمای، گوشتن (۱۸) مگویتان مگویت، دست، زابینک، گرفت، او، بیرون، مت (۱۹) زابینک، کوفت، کو، ام، روژ، هفت، ماهکان، است، تاک، آپیستن، هوم، ارتخشیر، آگاس، کون (۲۰) چیه، اگر، من، مرگرژان، هوم، این فرزند، اندر، اشکمب، داروم، په، مرگرژان، (۶۰) ایایت، داشتن (۲۱) مگویتان، مگویت، کیش، آن، سخن، اشنوت، وشت، ایاز، او، پیش، ارتخشیر، شوت، و کوفت، کو، انوشک، بویت، این، زن، ایوستن، است، یاورئ (۶۱) تاک، آن، کی، برزاییت، کوشتن، نی، ایایت (۲۲) چیه، اگر، اوی، مرگرژان، آن، فرزند، از، توخمک، شما، بگان، اندر، اشکمب، په، مرگرژان، داشتن، گوشت، نی، ایایت (۲۳) ارتخشیر، خیشم، رای، داشت، کوفت

بدکیش بدگوهر را با خود برده بفرمای بکشند (۱۸) موبد موبدان دست آن زن گرفته بیرون آمد (۱۹) آن زن گفت امروز هفت ماهست که من آبستن میباشم اردشیر را از این راز آگاه کن (۲۰) چه اگر من بکشتن سزاوارم این فرزند را که در شکم خود دارم سزاوار مرگ نتوان داشت (۲۱) موبد موبدان چون اینسخن بشنود برگشته پیش اردشیر رفت و بدو گفت بی مرگ باشی این زن آبستن است و تا بچه خود نزاید نباید کشتن (۲۲) چه اگر او سزاوار مرگ است آن فرزند که از تخمه شما خداوندان در شکم دارد سزاوار مرگ نتوان داشت (۲۳) اردشیر خشم

(۵۸) در پیش هم گفته ایم که تلفظ و معنی این کلمه معلوم نیست (۵۹) این کلمه خالی از شک نیست و ظاهراً درست آن «اسپ آخور» بوده است.

(۶۰) پیدا است که کلمه «نی» از اینجا افتاده (۶۱) چنانکه گفته ایم تلفظ و معنی این کلمه درست معلوم نیست.

کو ، هیج ، زمان ، نی ، یای ، افش ، کوش . ۲۴) مکوپتان ، مکوپت ، دانست  
 گو ، ارتخشیر ، خیشم ، وس ، واژ ، ان ، او ، پشیمانیه ، رسیت . ۲۵) افش  
 آن ، زن ، رای ، نی ، گوشت ، افش ، په ، خانک ، ی ، خوت ، بورت ، افش ،  
 نیهان ، کرت . ۲۶) افش ، او ، زن ، ی ، خوت ، گوشت ، گو ، این ، زن ،  
 گرامیکیها ، دار ، او ، کس ، چیشیج ، می ، گوی .

داشت بموبد موبدان گفت که هیج دیر نکرده آن زن بکش . ۲۴) موبدموبدان دانست  
 که اردشیر بسیار خشمناک است و سپس از این فرمان پشیمان خواهد شد . ۲۵)  
 این بود که آن زن نکشته بخانه خود برد و پنهان ساخت . ۲۶) و بز ن خود بسپرد  
 که او را گرامی داشته کسی را از راز او آگاه نسازد .



اپر، زاتن، ی، شاهپوهر، از، دخت، ی، اردوان،  
 وآکاس، بوتن، ی، ارتخشتر، پس، از، هفت، سال، وشناختن، اوی، رای  
 (۱) کی، زمان، ی، زاتن، فراژ، مت، افش، یوس، وس، اپایشنیک،  
 زات. (۲) افش، شاهپوهر، نام نهات، افش، هماک، پرورت، تاک، او، دات، هفت  
 سنالك، مت. (۳) ارتخشیر، روزی، او، نخچیر، شوت، افش، اسپ، او، کورماتک  
 هشت، ی، آن، گور، نر، او، تیخ، ی، ارتخشیر، مت، وافش، گور، ماتک  
 رستار، کرت، وخوت، او، مرک، افسپارت، (۴) ارتخشیر، آن، گور، هشت  
 اسپ، وچک، انداخت. (۵) کورماتک، کیش، دیت، کو، اسوار، اسپ، او  
 وچک، انداخت، مت، افش، وچک، رستار، کرت، وخویشن، او، مرک،  
 افسپارت. (۶) ارتخشیر، کیش، به، آن، ادونیک، دیت، بر، مانت، افش، دیل  
 سوژک، بوت، و، اسپ، اپاز، وشت، واندیشیت، کو، وای، او، مرنوم،  
 بوات، کیمه، چ، اپاک، ادانانیه، واکو، باکیه، ی، این، چهارپای، گنک، یس

زادن شاپور ازدختر اردوان و آگاه شدن اردشیر یس از هفت سال و  
 شناختن او شاپور را

(۱) دختر اردوان را چون زمان زادن فراژ آمد پسر بایسته زاد. (۲) ونام او  
 شاپور نهاده همی پرورد تابهفت سالگی رسید. (۳) اردشیر روزی به نخچیر رفت واسب  
 از پی گور ماده انداخت گور نردم تیغ اردشیر آمده ماده خود رارها ساخت و خویشن را  
 بمرک سپرد. (۴) اردشیر آن گور رها کرده اسپ از پی بچه گور انداخت. (۵) گور  
 ماده چون دید که سوار از پی بچه او تاخته پیش آمد و بچه را رها ساخته  
 خویشن بمرک سپرد. (۶) اردشیر چون بدینسان دید شگفت مانده داش سوخت و باز  
 گذشته روی اسپ باخود می اندیشید که وای بر مردم باد چه این چهار پایان